

تفاوت مثله با پیوند اعضا مرگ مغزی

هاجر خدرنژاد^۱

چکیده

آنچه از نظر فقه و فقها مهم است احراز مرگ و پایان عمر است تا احکام میت بر شخص جاری شود. از این رو، فقها برای احراز پایان عمر شخص متوفای مغزی نیاز به تشخیص کارشناس و خبره دارند. مرگ مغزی از نظر پزشکان با علائم بالینی از جمله اغمای کامل، عدم پاسخ به عوامل تحریک‌کننده، بی‌حرکتی و... همراه است. بعد از پژوهش‌های و بررسی‌های متعدد و قابل اعتماد، مشخص شده است که بیش از هشتاد و پنج درصد از مبتلایان به مرگ مغزی در عرض دو هفته دچار ایست قلبی شده و از بین می‌روند. نظر فقها در ارتباط با اهدای عضو بیماران مرگ مغزی متفاوت است. گروهی که مخالف اهدای عضو هستند به ادله‌ای مانند حرمت برداشتن عضو از میت، هتک حرمت میت مسلمان، عدم جواز تأخیر دفن و حرمت مثله کردن، استناد می‌کنند. ادله موافقان پیوند اعضا عبارتند از: روایات، حکومت عناوین ثانویه بر ادله عناوین اولیه، قاعده تراجم. مثله کردن که به معنای بریدن اعضای بدن به قصد عبرت گرفتن دیگران است به هیچ وجه قابل مقایسه با اهدای اعضای مرگ مغزی که زندگی دیگری را نجات می‌دهد، نیست.

۱. مقدمه

امروزه علوم پزشکی به رشد چشم‌گیری رسیده و توانسته بسیاری از اموری را که در گذشته بی‌فایده تلقی می‌شد به امری جدید و حیاتی تبدیل کند؛ یکی از آنها تقطیع اعضای میت برای بهره‌مندی در اعضای زندگان است. این درحالی است که بشر از روزگاران قدیم هیچ نوع تعدی به اموات را جایز نمی‌دانسته است. دین مبین اسلام با وضع قوانین متعالی به ندای فطرت پاک انسان‌ها مبنی بر تکریم مردگان پاسخ گفته و با تشریح تغسیل و تکفین اموات و به نیکی یادکردن از آنها و حتی نگاه محترمانه به قبر مسلمانان و دوری از نجس کردن آن، این تکریم را در راهی عقلایی هدایت و به درجه کمال رسانده است. فقها از سویی هر تصرفی در بدن مردگان را منع کرده و این عمل را نوعی هتک حرمت به میت دانسته و پیوند اعضا را از نظر اینکه مانند مثله کردن بدن انسان است، جایز ندانسته‌اند و از سوی دیگر پیشرفت علوم پزشکی و دستیابی به امکانات جدید این امکان را فراهم کرده که با تشریح اموات و گاه تقطیع بدن‌ها و پیوند اعضا، جان انسان دیگری نجات یافته و به زندگی طبیعی خود بازگردد. مقاله حاضر به نقد و بررسی ارتباط پیوند اعضا با مثله کردن پرداخته تا بی‌ارتباط بودن آن دو با یکدیگر را اثبات کند.

۱. دانش پژوه کارشناسی ارشد، رشته مطالعات اسلامی به زبان عربی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی.

۲. تبیین مسئله

پیوند اعضا از موضوعات مهم مطرح شده در جهان پزشکی است و ارتباط تنگاتنگی با انسان و حیات او دارد. با توجه به اینکه مذاهب و فلسفه‌های اخلاقی مختلف دیدگاه‌های متفاوتی در مورد انسان، جسم و روح او داشته و دارند، موضوع پیوند اعضا منشاء بحث‌های فراوان اخلاقی، فلسفی، حقوقی، فقهی و پزشکی بوده و از زوایای مختلفی چون اصل مشروعیت پیوند اعضا، تأثیر اذن متوفی قبل از فوت و اذن ولی متوفی بعد از فوت در پیوند اعضا و به دیگری و شبهه حرمت مثله کردن میت مسلمان و... قابل بررسی و پژوهش است. هدف نویسنده از انجام این مقاله پاسخ‌گویی به شبهه حرمت مثله کردن میت مسلمان و تبیین این مسئله است که مثله کردن معنایی متفاوت با پیوند اعضا دارد و آثار مترتب بر مثله کردن بر پیوند اعضا مترتب نیست. در این پژوهش ابتدا معیار تشخیص مرگ از نظر فقها و پزشکان تبیین شده و بعد از آن ادله موافقان و مخالفان پیوند اعضا مورد بررسی قرار می‌گیرد و در پایان، حقیقت مثله و احکام مترتب بر آن بیان می‌شود.

با توجه به مباحث بسیاری که در محافل مختلف علمی، دینی، فرهنگی و سیاسی جامعه پیرامون موافقت و مخالفت با موضوع مورد بحث، به خصوص پیوند اعضا وجود دارد و با توجه به اهمیت پیوند اعضا در درمان بیماری‌های غیر قابل علاج و مسائل مستحدثه ناشی از آن و شبهه مثله بودن پیوند اعضا، محققان در پی آن شدند که در این زمینه به تحقیق و پژوهش پرداخته و در حد توان ابهامات موجود را مرتفع سازند.

۱-۲. سؤال اصلی پژوهش

پیوند اعضا در مرگ مغزی با مثله کردن چه ارتباطی دارد؟

۲-۲. سؤال‌های فرعی پژوهش

حقیقت مرگ مغزی از دیدگاه فقها و پزشکان به چه معناست؟

ادله موافقان و مخالفان پیوند اعضا چیست؟

نظر روایات در مورد مثله کردن چیست؟

۳-۲. پیش فرض‌های پژوهش

- مثله کردن در فقه امامیه حرام است.

- دیدگاه فقهای متأخر در مورد پیوند اعضا متفاوت است.

۴-۲. فرضیه‌های پژوهش

فقها و پزشکان هرکدام تعریف و معیار مستقلی برای تشخیص مرگ ارائه داده‌اند. ادله بسیاری از سوی مخالفان از جمله هتک حرمت میت مسلمان، عدم جواز تأخیر دفن، حرمت بهره‌برداری از میت مسلمان و از سوی موافقان مانند: قاعده تزاحم، حکومت ادله عناوین ثانویه بر ادله عناوین اولیه ارائه شده است. از منظر روایات، مثله کردن که به دلیل هتک حرمت میت صورت می‌گیرد، حرام است.

۲-۵. روش پژوهش

روش تحقیق در این مقاله توصیفی-کتابخانه‌ای است.

۳. پیشینه پژوهش

موضوع مورد بحث از مسائل جدیدی است که در علم فقه و حقوق اسلامی از آن به عنوان مسائل مستحدثه تعبیر می‌شود؛ به همین دلیل علمای متقدم در این زمینه اظهار نظر نکرده‌اند و تنها برخی از فقهای متأخر در قالب استفتاءات در رد یا جواز آن فتوا داده‌اند. در ارتباط با این موضوع تألیفاتی صورت گرفته از جمله کتاب‌هایی مانند پیوند اعضا از بیماران فوت شده و مرگ مغزی، نوشته اسماعیل آقابابایی؛ مرگ مغزی و پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق نوشته حسین حبیبی و سلسله پژوهش‌های فقهی و حقوقی پیوند اعضا، نوشته عزیز فیضی طالب. در این منابع به طور خاص به تفاوت مثله با پیوند اعضا پرداخته نشده و بیشتر شرایط قانونی جواز برداشت اعضا از میت، مسائل حقوقی مرتبط بر پیوند اعضا، اقسام پیوند اعضا و ادله جواز و عدم جواز آن مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته است.

در این مقاله سعی بر آن است که ارتباط پیوند اعضا با مثله بررسی شود به همین دلیل از منابع روایی مانند *وسایل الشیعه* و *اصول کافی* نیز برای بررسی روایاتی که به موضوع مورد بحث پرداخته‌اند، استفاده شده که البته این کتاب‌ها برای این پژوهش منابع غیر مستقل به شمار می‌آیند.

۴. معیار تشخیص مرگ مغزی از نظر فقها

مرگ و حیات مانند موضوعات عرفی دیگر تابع فهم عرفی هستند و مفاهیمی تحت عنوان مرگ و حیات اسلامی وجود ندارد. اسلام در این موضوعات نظر عرف را امضا کرده و مردم نیز به طور عام، مرده را از زنده تشخیص می‌دهند، ولی گاهی اوقات تشخیص مرگ حتی برای پزشکان نیز مشکل می‌شود. بنابراین، تشخیص و احراز مرگ در موارد مرگ مغزی به دلیل تخصصی بودن، خارج از توان و صلاحیت عرف عام است. آنچه از نظر فقه و فقها مهم است، احراز مرگ و پایان عمر است

تا احکام مرده بر شخصی جاری شود. برای همین در این نوع موارد، فقها برای احراز پایان عمر شخص متوفای مغزی نیاز به تشخیص کارشناس خبره یعنی، پزشکان متخصص و کارشناسان پزشکی قانونی دارند و موضوع حکم فقیه با نظر قاطع کارشناسان مزبور مشخص می شود.

بنابراین، در برخی موارد عرف عام در تشخیص مرگ یا حیات شخص مبتلا به مرگ مغزی در شک و تردید به سر می برد، ولی عرف خاص یعنی، اهل خبره و کارشناسان به طور قطع جملگی شخص مصدوم را مرده می دانند. در اینجا قول اهل خبره اماره است و با وجود اماره جای رجوع به اصل و استصحاب نیست تا حیات شخص استصحاب شود. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۶۰) اگر در بین اهل خبره و پزشکان متخصص مغز و اعصاب و پزشکان قانونی حکم قطعی و اتفاق نظر بر مرگ شخص مصدوم نباشد از نظر فقه در این صورت مشکلی وجود ندارد؛ زیرا فقهای شیعه و سنی به اتفاق آرا در صورتی که مرگ شخصی مشکوک باشد، تربص و انتظار تا زمان ظهور علائم مرگ و قطعی شدن آن را واجب می دانند. محقق حلی در این باره می فرماید: «این نظر بین فقها اجماعی است، دلیل آن هم این است که از معاونت و مساعدت بر قتل مسلمان احتراز شود» (حلی، ۱۴۰۷، ۷۰/۱).

صاحب جواهر می فرماید:

راه های مختلفی در روایات برای قطع به مرگ این اشخاص ذکر شده است: در برخی از روایات دو روز درنگ و در برخی سه روز و در دسته ای دیگر از روایات انتظار تا پدید آمدن علائم نعشی و تعفن جسد، علامت مسلم بودن مرگ آنها ذکر شده است و در دسته ای دیگر مرگ مسلم آنها معلق به علم و قطع شده. اولی همان معیار قرار دادن علم است و موارد دیگر از مصادیقی هستند که عرفاً از طریق آنها علم به مرگ قطعی حاصل می شود. (نجفی، ۱۳۶۵، ۲۵/۴)

بنابراین از هراهی که قطع به مرگ مغزی حاصل شود و پزشکان متخصص در هر موردی مرگ مغزی را مسلم و قطعی و غیر قابل بازگشت تشخیص دهند نیز حکم حالت دوم، یعنی مرگ قطعی شخص را خواهد داشت، اما در پاره ای از موارد نادر که در تشخیص مرگ مسلم مغزی اختلاف نظر بین پزشکان به خصوص پزشکان قانونی و جراحان پیوند زنده وجود دارد و تحقق قطعی مرگ مغزی مشکوک است در این موارد به دلیل فقدان علم به تحقق مرگ به استناد اصل استصحاب، حکم به حیات بیمار می شود و در نتیجه عدم جواز برداشت عضو برای پیوند و سایر احکام مترتب بر شخص زنده در مورد او جاری خواهد بود. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۶۱)

۵. معیار تشخیص مرگ مغزی از نظر پزشکان

مرگ مغزی به دلیل آسیب‌ها و تخریب غیر قابل جبران به نیم‌کره‌ها و ساقه مغز پدید می‌آید (اعرابی، ۱۳۷۲) و به دنبال آن کلیه فعالیت‌های ساقه و قشر مغز توأماً از بین خواهد رفت. این امر توسط معاینات دقیق تخصصی همراه با الکتروانسفالوگرامی (نوار مغزی) در چندین نوبت متوالی به اثبات می‌رسد (گودرزی، ۱۳۷۲، ص ۴۱).

۱-۵. علائم بالینی و عینی در بیمار مرگ مغزی

الف) اغمای کامل؛

ب) عدم پاسخ به هیچ عامل تحریک‌کننده‌ای (کاملاً عمل و عکس‌العمل ندارد)؛

ج) بی‌حرکتی؛

د) قطع شدن تنفس پس از برداشتن دستگاه تنفس مصنوعی؛

و) نبودن امواج بر روی نوار مغزی (الکتروانسفالوگرام)؛

هـ) برخورداری بیمار از ضریب هوشیاری ۳ (در حالی که ضریب هوشیاری ۱۵ حالت طبیعی

شخص است). (اعرابی، ۱۳۷۲، ص ۳۸)

در بیشتر موارد در تشخیص مرگ مغزی بیمار مشکلی وجود ندارد، مانند وارد شدن ضربه به جمجمه که نمونه بارز آن اصابت گلوله به جمجمه و یا تصادفاتی است که به متلاشی شدن جمجمه منجر شود، ولی در موارد نادری تحقق قطعی مرگ مغزی محل تردید است و به همین دلیل پزشکان برای جلوگیری از اشتباه در تشخیص مرگ مغزی، اتکا و استناد به علامت واحد بالینی مانند وقفه قلب و تنفس و حتی توقف امواج الکتریکی مغز را به تنهایی ارزشمند و قابل اعتماد نمی‌دانند و معتقدند بایستی تمامی معیارهای بالینی در مورد بیمار تحقق یابند تا بتوان تشخیص مرگ مغزی را قطعی دانست؛ عدم تحقق حتی قسمتی از یک معیار، تشخیص را منتفی می‌کند. علاوه بر این باید یک دوره زمانی نیز بر بیمار بگذرد و در طول این مدت با نظارت مداوم عدم تغییر در معیارهای بالینی به اثبات برسد. معمولاً علاوه بر تحقق معیارهای بالینی، آزمون تأییدکننده تشخیص مرگ مغزی نیز برای اطمینان بیش‌تر صورت می‌گیرد که کوتاه کردن مدت زمان انتظار می‌تواند از دیگر فواید انجام آزمون فوق باشد. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۶۲)

۲-۵. مرگ مغزی یا فوت بیمار

برای پاسخ به این مسئله دو دلیل مطرح می‌شود:

۱. پژوهش‌های متعدد نشان داده است که بیش از ۸۵٪ مبتلایان به مرگ مغزی در عرض کم‌تر

از یک هفته و تقریباً صد درصد آنها در عرض دو هفته دچار ایست قلبی شده و از بین می‌روند.

۲. بررسی قابل اعتماد از مراکز مهم نشان داده است که تقریباً در تمام افراد مبتلا به مرگ مغزی، انهدام سلولی به طور منتشر دیده شده و میزان تخریب در حدی که راهی برای بهبودی وجود ندارد. (اعرابی، ۱۳۷۲، ص ۵۷)

افرادی که دچار مرگ مغزی می شوند به منزله یک بانک پیوند اعضا هستند و می توان با پیوند اعضا از این بدن بی روح به انسان دیگری که به علت نارسایی عضوی در معرض تهدید مرگ قرار گرفته است، عمر دوباره بخشید. برای همین بدن مردگان مغزی با توجه به محدود بودن اهدای کلیه از زندگان و ضرورت برداشت اعضای رئیسه مثل قلب و کبد از مردگان مغزی در نقل و پیوند اعضا حرف اول را می زند و واجد اهمیت بسزایی است. از سوی دیگر، منحصر بودن راه علاج و درمان بسیاری از بیماری ها به پیوند عضو سالم و نیاز گسترده بشر به اعضای سالم و قابل انتقال مبتلایان به مرگ مغزی، ضرورت اعلام مرگ مغزی و تجویز برداشتن اعضای سالم متوفیان مغزی را بیش از پیش نمایان کرده است. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۰)

۶. فتوای علما درباره پیوند اعضا

۶-۱. ادله مخالفان برداشت عضو و نقد آن ادله

برخی از علما و صاحب نظران با هرگونه قطع عضو از زنده یا میت به منظور پیوند مخالفت کرده اند که بعضی از این دلایل به طور مختصر ذکر می شود:

۶-۱-۱. روایات وارد شده در حرمت بهره برداری از مردار

برخی روایات، ثمن میت و مردار را سحن (مال حرام) می دانند. برخی دیگر از که از طرق شیعه و سنی نقل شده اند، استفاده از مردار را به طور کامل ممنوع کرده اند و دسته سوم، خرید و فروش و بهره برداری از مردار را در زمره وجوه حرام شمرده اند. (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۷ / ۹۲)

با بررسی این روایات مشخص می شود که:

الف) نهی در این روایات به اعتبار منافع حرام مانند خوردن گوشت مردار که در آن زمان منفعت متعارف آن بوده یا آشامیدن و وضو گرفتن در ظرفی که از پوست مردار تهیه شده است، می باشد. روایات بسیاری وجود دارد که خرید و فروش و استفاده از مردار و اجزای آن را در اموری که طهارت شرط آن نیست، تجویز کرده اند.

از جمع بین این دو دسته روایات مشخص می شود که استفاده و بهره برداری از مردار به طور قطع حرام نیست، بلکه در اموری که طهارت در آن شرط شده حرام است مانند استفاده از لباس تهیه

شده از اجزای مردار در نماز. اعضای جدا شده از بدن مرده به منظور پیوند، پس از پیوند یا حلول حیات در آنها از مردار بودن و به تبع آن از نجس بودن خارج می‌شوند. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳)

محقق نائینی می‌فرماید: «اذا فرض هناک منفعه مهمه عقلائیة و لم یتوقف استیفاء المنفعه علی طهاره الشیء... فمجرد کونه نجسا لا یمنع عن جواز بیعه». (نجفی خوانساری، ۱۳۷۳، ۴/۱)

اگر در استفاده از اعضای مرده، فایده‌ای مهم و عقلایی متصور باشد و استفاده از آن نیز متوقف بر طهارت نباشد (مانند برداشت عضو از بدن مردگان به منظور پیوند به بیماران نیازمند) صرف نجاست آن شیء، مانع از جواز خرید و فروش آن نخواهد بود. امام خمینی رحمته‌الله نیز پس از ذکر دلایل کسانی که خرید و فروش نجاسات و مردار را جایز نمی‌دانند، می‌فرماید: «فتحصل مما ذکرنا جواز الانتفاع بصنوف النجاسات، و لادلیل عام علی حرمة جمیع الانتفاعات بها کما لادلیل کذلک علی حرمة بیعها بل مقتضی اطلاق الأدله جواز فیما ینتفع به» (خمینی، ۱۴۱۵، ۶۵/۱).

جواز استفاده از همه اقسام، نجاسات است و دلیل جامعی که همه اقسام کاربردها و استفاده‌های متصور از نجاسات را منع کند در دسترس نیست، همچنان که دلیلی بر حرمت خرید و فروش نجاسات نیز وجود ندارد، بلکه مقتضای اطلاق ادله جواز خرید و فروش در موارد استفاده سودمند آنها است. اهل سنت نیز بر این عقیده‌اند که هر چیزی که دارای منفعت حلال و مالیت باشد، خرید و فروش آن جایز است. عبدالرحمن جزیری می‌گوید: «و الضابطه فی ذلک ان کل ما فیه منفعه تحل شرعا فان بیعه یجوز» (جزیری، ۱۴۱۹، ۲/۲۳۲). قاعده این است که هر چیزی دارای منافع حلال و مشروع باشد، خرید و فروش آن جایز است. بر همین اساس امام خمینی رحمته‌الله می‌فرماید: «لو قلنا بجواز القطع و الترقیع باذن من صاحب العضو زمان حیاته فالظاهر جواز بیعه لینتفع به بعد موته» (امام خمینی، ۱۴۰۹۲/۶۲۵). اگر قطع عضو و پیوند آن در مورد کسی که در زمان حیات خود اجازه برداشت عضو را داده جایز باشد، پس فروش آن عضو برای اینکه پس از مرگش برداشت شود و مورد استفاده قرار گیرد، جایز خواهد بود.

۶-۱-۲. هتک حرمت میت مسلمان

دلیل عمده مخالفان برداشت عضو از مردگان و پیوند آن به بیماران نیازمند این است که شکافتن بدن مرده و بریدن اعضای او هتک حرمت میت مسلمان است. روایات بسیاری در باب ارزش و احترام و جایگاه رفیع مسلمان مؤمن و مصونیت جان و مال و آبروی او وارد شده که احترام او را از احترام کعبه افزون و هتک حرمت و اهانت و تحقیر او را حرام و در حکم محاربه با خدا و شرک دانسته‌اند. (کلینی، ۱۳۶۵، ۲/۶۳۵) و جوب رعایت احترام به مسلمان تنها به زمان زندگی

و حیات او محدود نمی‌شود، بلکه برخی روایات بر این امر تصریح دارند که احترام او در حال مرگ و پس از آن نیز همانند احترام او در زمان زندگی است و بلکه حرمت او در حال مرگ از حرمت او در حال حیات بیشتر است و نباید مورد اهانت قرار گیرد. این حکم در اسلام روشن است و مورد اتفاق امامیه و غیر امامیه بوده و کسی در آن اختلافی ندارد. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۵)

۱-۲-۱-۶. روایاتی در مورد هتک حرمت میت مسلمان

الف) در صحیحہ عبدالله بن سنان به سند صندوق از امام صادق علیه السلام آمده است: «فی رجل قطع رأس المیت؟ قال: علیه الدیة لان حرمة میتنا کحرمة و هوحی» (حرعاملی، ۱۴۰۹، ص ۲۳۷). درباره مردی که سر میتی را قطع کرده از امام خمینی علیه السلام سؤال شد، ایشان فرمود: «دیة بر عهده او است؛ زیرا حرمت میت همانند حرمت او در حال حیات است».

ب) در صحیحہ صفوان نقل شده است: «قال ابو عبدالله علیه السلام: ابی الله ان یظن بالمؤمن الاخیرا و کسرک عظامه حیاً و میتاً سواء؛ خداوند ابا دارد از اینکه نسبت به مؤمن، گمانی جز گمان خیر برده شود و شکستن مؤمن در زمان زندگی و پس از مرگ او یکسان است». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۹/۳۲۹)

ج) در خبر محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام در حدیث وفات امام حسن علیه السلام و دفن آن حضرت آمده است: «ان الله حرم فی المؤمنین امواتا ما حرم منهم احياء؛ به درستی که خداوند حرام کرده است در مورد مردگان مؤمنین، آنچه را که در حال زندگی آنها نسبت به آنان حرام کرده است». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۹/۳۲۹)

د) در روایت حسنه جمیل از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «قطع رأس المیت اشد من قطع رأس الحی؛ بریدن سر میت شدیدتر از قطع سر زنده است». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۹/۳۲۸)

مستفاد از این روایات این است که اصل احترام و کرامت مؤمن مسلمان اقتضا دارد که جسد او پس از مرگ از تعرض مصون بماند و هر عملی که مغایر با این اصل باشد، عملی غیر مشروع و غیرقانونی شمرده شود. بنابراین، برداشت عضو از بدن مردگان مسلمان مجاز نیست. (حبیبی، ۱۳۸۰، ۱۱۷) با توجه به این روایات، تا زمانی که ضرورت ایجاب نکند و امری مهم‌تر از احترام مؤمن مسلمان در کار نباشد، قطع اعضای مرده مسلمان جایز نیست، اما اگر قطع اعضای مرده مسلمان به منظور دستیابی به غرضی مهم‌تر از حفظ حرمت و احترام مؤمن صورت گیرد و نجات جان مسلمان یا مسلمانی متوقف بر برداشت عضو از مرده مسلمان و پیوند آن به بیماران در شرف مرگ باشد، در این صورت به مقتضای «قاعده تزاحم» جواز، بلکه وجوب آن است. روایات معتبر متعددی در خصوص شکافتن شکم مادر به منظور نجات جان جنین زنده و نیز قطعه

قطعه کردن جنین مرده در شکم مادر و خارج کردن قطعات برای نجات جان مادر وارد شده که بر وجوب شکافتن بدن و قطع اعضای مردگان در زمان اضطرار دلالت دارند (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲/۴۷۱).

از جمله آنها روایاتی از صحیح بن یقین است: از امام کاظم علیه السلام پرسیدم: «عن المرأة تموت وولدها فی بطنها. قال: یشق بطنها ویخرج ولدها؛ زنی از دنیا رفته است در شکم او بچه‌ای وجود دارد، تکلیف چیست؟ فرمود: شکم او را پاره کنید و بچه را بیرون آورید». (حرعاملی، ۱۴۰۹) در این روایت شکافتن شکم مادر برای نجات جان فرزند مجاز شمرده شده است. به عبارت دیگر، مهم (حفظ حرمت میت) فدای اهم (نجات جان بچه) شده است. در این روایت ویژگی خاصی مورد نظر نیست تا حکم دایم‌دار آن باشد و با الغای خصوصیت به مواردی که حفظ حیات کسی بر تشریح یا قطع عضو میت باشد، سرایت می‌کند.

با توجه به این روایت و روایات معتبر دیگر، مقدم بودن نجات نفس محترمه بر وجوب رعایت احترام مرده مسلمان مشخص می‌شود. در مسئله قطع اعضای بدن مردگان که به منظور پیوند به بیماران در شرف مرگ مسلمان انجام می‌گیرد، ضرورت و وجوب حفظ نفس مسلمان و اهمیت آن، حکم و وجوب رعایت احترام مرده مسلمان را از تنجز می‌اندازد و چون برداشت عضو در این موارد به امر شارع انجام می‌شود، امری مشروع و قانونی است و با وجود ضرورت و انگیزه‌های عقلایی حرمتی ندارد. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۱۸)

۳-۱-۶. عدم جواز تأخیر دفن

برداشتن اعضای بدن مردگان به منظور پیوند در زمان مناسب، مستلزم تأخیر دفن است و حال آنکه دفن مرده واجب است و تأکید بسیاری برای تجهیز و تسریع در دفن مرده مسلمان شده و تأخیر طولانی در این امر جایز نیست. وجوب دفن مردگان مسلمان از ضروریات است و روایات بسیاری بر آن دلالت دارد و برای جایز بودن تأخیر در خاک‌سپاری به اخباری که تشویق به سرعت در تجهیز میت می‌کنند، استدلال شده که برخی از این اخبار در اینجا نقل می‌شود:

(الف) در خبر جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام آمده است:

قال رسول الله ﷺ: «یا معشر الناس لألفین رجلا مات له میت فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له میت نهارا فانتظر به اللیل لاتنتظروا بموتکم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله.

ای مردم! نینیم مردی را که فردی از خانواده‌اش شب مرده باشد و جنازه او را تا صبح نگاه دارد. نینیم کسی را که فردی از خانواده‌اش روز مرده باشد و جنازه او را تا شامگاه نگاه دارد.

مرده‌هایتان را تا طلوع خورشید و غروب آن نگاه ندارید و در دفن آنها تعجیل کنید. خدایان
رحمت کند. (کلینی، ۱۳۶۵، ۳/۱۳۷)

ب) در خبر سکونی از امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «اذا مات الميت
أول النهار فلا تقبل إلا في قبره؛ زمانی که میت ابتدای روز مرد، حکم نمی‌شود مگر در قبر گذاشتنش». (کلینی، ۱۳۶۵، ۳/۱۳۸)

آنچه از ظاهر روایت‌ها برمی‌آید این است که: روایت‌هایی که مستند این استدلال هستند بر
حرمت تشریح و قطع عضو دلالت نمی‌کنند؛ عجله کردن در امر کفن و دفن مستحب است و در مقام
تزام با قطع عضو برای حفظ نفس محترم (واجب)، انجام واجب بر مستحب مقدم است. از سوی
دیگر همین مستحب به دلایلی از جمله اطلاع دادن به مؤمنان برای تشییع، دفن در مشاهد مشرفه
و... به تأخیر می‌افتد. در حال حاضر تأخیر اندک در دفن مرده با هدف عقلایی و با انگیزه نجات
جان مسلمان نیازمند به پیوند و برداشت عضو از بدن مرده مسلمان با اذن قبلی او نه تنها اهانت
محسوب نمی‌شود، بلکه دلیل بزرگواری او نیز هست. (فیضی طالب، ۱۳۸۸، ص ۶۷)

۴-۱-۶. حرمت مثله کردن

یکی دیگر از ادله‌ای که مخالفان برداشت عضو به آن استناد می‌کنند، روایاتی است که بر حرمت
مثله کردن دلالت می‌کنند.

۷. ادله موافقان پیوند اعضا

۱-۷. روایات

روایات یکی از ادله موافقان پیوند اعضا هستند که در نقد ادله مخالفان پیوند اعضا آورده شد و در
اینجا نیز اشاره‌ای اجمالی به آنها می‌شود.

۱-۷-۱. در مرسله ابن ابی عمیر آمده است: «از امام صادق علیه السلام سؤال شد درباره زنی که می‌میرد
و فرزندش در شکمش تکان می‌خورد، آیا شکم زن شکافته و فرزند خارج می‌شود؟ حضرت فرمود:
بله و سپس شکم مادر دوخته می‌شود». (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۲/۴۷۰)

۱-۷-۲. در خبر وهب بن وهب آمده است که امام صادق علیه السلام از قول امام علی علیه السلام می‌فرماید:

اگر زنی بمیرد و در شکم او طفلی باشد که حرکت می‌کند و بیم تلف شدن آن طفل در شکم
مادر می‌رود، روی شکم مادر باید شکافته شده و فرزند خارج شود. و نیز سؤالی شد درباره
زنی که جنین در شکم او می‌میرد و بیم هلاکت مادر نیز در میان است. حضرت فرمود: در
صورتی که زنان یاری نکنند، مرد می‌تواند دست خود را داخل کرده و جنین را قطعه قطعه و

خارج کند. (کلینی، ۱۳۶۵، ۲۰۶/۳)

روایات دلالت بر وجوب شکافتن و یا قطع اعضای بدن مردگان مسلمان به منظور حفظ جان مسلمان دیگر دارد. بنابراین، این روایات از نظر دلالت نیز آنچنان واضح و روشن هستند که علامه حلی به استناد این روایات جواز شکافتن شکم مادر را برای نجات فرزند به فقهای امامیه نسبت داده است. (حلی، ۱۴۰۹)

۲-۷. حکومت ادله عناوین ثانویه بر ادله عناوین اولیه

در مسئله قطع اعضای بدن مردگان به منظور پیوند به بیماران مسلمان نیازمند نیز در موارد اضطرار که هیچ راهی برای نجات جان این بیماران جز پیوند عضو وجود ندارد، دلیل اضطرار بر روایات حرمت مثله و وجوب احترام مرده مسلمان و آیات و روایات مربوط به منع بهره‌برداری از مردار و اشیای نجس و روایات مربوط به تسریع در تجهیز و دفن مردگان، حکومت به نحو تضییق دارد و احکام مذکور در عناوین اولیه اعم از وجوب و حرمت را مرتفع می‌کند. دلیل اضطرار از ابتدا مانع جعل عناوین اولیه می‌شود و در حقیقت در مواقع اضطرار به منظور نجات بیماران مسلمان به هیچ وجه وجوب و حرمتی تحت عنوان وجوب حفظ و رعایت احترام مرده مسلمان و حرمت مثله ملاک ندارد. نه آنکه این عمل حرام بوده، ولی بر اثر تعارض با واجب مهم‌تری به موجب قاعده تزاحم و تقدیم اهم بر مهم مجاز شمرده شود. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۶)

۳-۷. قاعده تزاحم

عمده دلیل موافقان برداشت عضو از مردگان به منظور پیوند به بیماران مسلمان و نجات جان آنها قاعده تزاحم است. از سویی مسلمان مؤمنی که از نارسایی قلبی رنج می‌برد، در شرف مرگ است و نجات جان این مسلمان بر ما واجب است و تنها راه نجات این مسلمان، برداشت قلب از بدن مرده مسلمان در دسترس است. از سوی دیگر قطع اعضای مردگان مسلمان مغایر با احترام مسلمان و در حکم مثله و حرام است. با مراجعه به مرجحات باب تزاحم، این نتیجه به دست می‌آید که آن حکمی که اهمیتش بیشتر است بر حکم دیگر مقدم بوده و حفظ جان مسلمانان از اهم و اجبات است و قرآن مجید در اهمیت آن می‌فرماید: «ومن احياء فكأنما احياء الناس جميعا؛ هر کس یک انسان را زنده کند، گویا همه انسان‌ها را زنده کرده است» (مائده: ۳۲).

امام خمینی رحمته الله علیه فرمود: «اگر حفظ حیات مسلمانانی بر تشریح توقف داشته باشد و تشریح غیرمسلمان هم ممکن نباشد، ظاهر جواز آن است». (خمینی، ۱۴۱۵، ۲/۶۲۴) بنابراین، برداشت عضو از مردگان مسلمان برای نجات جان بیماران مسلمان زیر چتر اهم و مهم می‌رود و رعایت اهم

به حکم عقل و اتفاق آراء فقها و اصولیین واجب است و طبق قاعده تراحم، حکم مهم یعنی، حرمت شکافتن و قطع عضو مرده مسلمان از تنجز و فعلیت ساقط می شود. (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۷)

۸. حقیقت مثله کردن

برای پی بردن به ماهیت مثله کردن باید ابتدا به تعریف آن پرداخت. راغب اصفهانی در مفردات می نویسد: «و المثله، نومه تنزل بالانسان فیجعل مثالا یرتدع به غیره؛ مثله مجازاتی است که بر انسان تحمیل می شود و او را ضرب المثلی قرار می دهد که موجب عبرت دیگران می شود». (راغب، ۱۴۱۲، ۱/۷۶۰)

در مصباح المنیر آمده است:

(مثلت) بالقتیل (مثلاً) من بای قتل و ضرب اذا جدعته و ظهرت آثار فعلک علیه تنکیلا و التشدید مبالغه، و الاسم (المثله) وزان غرفه؛ مثلت بالقتیل (مثلاً) از باب های قتل و ضرب وقتی استفاده می شود که عضوی را قطع کنی و آثار فعل تو ظاهر شود تا برای دیگران عبرت باشد و تشدید برای مبالغه و اسم مصدر آن «مثله» بروزن «غرفه» است. (فیومی، ۱۴۰۵، ص ۵۶۴)

المنجد می گوید: «مثل مثلاً بالرجل: نکل بالقتیل جدعه، و ظهرت آثار فعله علیه تنکیلا؛ مرد را مثله کرد، یعنی بلایی بر او وارد کرد و کشته را مثله کرد یا اعضای بدن او را برید و آثار فعلش بر او ظاهر شد تا عبرت برای دیگران باشد». (معلوف، ۱۳۷۹، ص ۱۰۴۶) در مفهوم مثله، اظهار تنفر و تشفی و نوعی عقوبت نسبت به مرده برای عبرت گرفتن دیگران نهفته است و روایات متعددی از معصومان علیهم السلام مبنی بر اینکه مثله کردن جسد مرده حرام و ممنوع است بیان شده است. (دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۴، ۱/۱۷۶)

۸-۱. حکم مثله کردن از دیدگاه روایات

یکی از ادله ای که مخالفان پیوند اعضا از مردگان به آن استناد می کنند مثله کردن است. مثله کردن به اتفاق علماء و فقهای امامیه و غیر امامیه حرام است و روایات بسیاری از طریق خاصه و عامه بر حرمت آن دلالت دارد.

برخی از این روایات عبارتند از:

اول) در صحیح جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام آمده است:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا أراد أن يبعث سرية دعاهم فأجلسهم بين يديه، ثم يقول: سيروا بسم الله، وبالله، وفي سبيل الله، وعلى ملة رسول الله، ولا تفلسوا، ولا تمثلوا، ولا تعدوا، ولا تقتلوا شيخاً فانياً ولا صبياً ولا مراه ولا تقطعوا شجراً إلا أن تضطروا إليها.

روش رسول خدا ﷺ این طور بود که هرگاه می خواست گروهی را به جنگ اعزام کند آنان را می طلبید و در مقابل خود می نشانند، سپس می فرمود: یا خدا و نام خدا و در راه خدا و بر دین رسول خدا حرکت کنید و در جنگ مکر و حيله نکنید و کشتگان را مثله نکنید و خیانت نوزید و پیرمردان و کودکان و زنان را نکشید و درختان را جز در صورت اضطرار قطع نکنید.... (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۵ / ۵۸)

دوم) در خبر مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) نقل شده است:

ان النبي ﷺ کان اذا بعث امیرا علی سریه، أمره بتقوی الله عزوجل فی خاصه نفسه، ثم فی اصحابه عامه، ثم یقول: اغزبسم الله و فی سبیل الله، قاتلوا من کفر بالله و لا تعدروا و لا تفتلوا و لا تمثلوا و لا تقتلوا و لیدوا و لا تمثلوا فی شاهی.

هرگاه پیامبر ﷺ فرماندهی را بر سرریه ای می گمارد او را به تقوای خداوند در کار خویش و سپس در یارانش سفارش می فرمود، آنگاه می فرمود: به نام خدا و در راه خدا به جنگ با کافران روانه شوید و از غدر، خدعه، مثله، کشتن نوزادان و آنان که تنها و بی کس در کوهستان ها زندگی می کنند، بپرهیزید. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۱۵ / ۵۹)

امام علی (ع) پس از ضربت خوردن به دست ابن ملجم به فرزندانش چنین توصیه می فرماید: «لا تمثلوا بالرجل فانی سمعت رسول الله ﷺ یقول: ایاکم و المثلله و لو بالکلب العقور؛ این مرد - ابن ملجم - را مثله نکنید؛ زیرا از پیامبر ﷺ شنیدم که می فرمود: از مثله بپرهیزید حتی نسبت به سگ ها». (نهج البلاغه، ۱۴۱۴، نامه ۴۷) شبیه همین روایات از طرق اهل سنت به سندهای مختلف نقل شده و پیامبر ﷺ در جنگ ها از بریدن گوش و بینی و یا اجزای دیگر بدن کفار و دشمنان نهی فرموده اند. به طور قطع از این روایات که از مثله سگ ها و کافران حربی نهی می کند، حرمت مثله استفاده می شود و هرگاه مثله سگ ها و کافران حربی حرام باشد به طریق اولی مثله و قطع اعضای مردگان مسلمان نیز حرام و ممنوع است. با تأمل در اخبار مثله و فلسفه زمان صدور این اخبار مشخص می شود که به شهادت تاریخ، اعراب دوران جاهلیت پس از قتل و غارت قبایل یکدیگر، برای نشان دادن اوج نفرت خود و از روی کینه و مجاز و درس عبرت دادن به دیگران به عمل شنیع بریدن گوش و بینی و اجزای بدن کشتگان دشمن دست می زدند که با ظهور اسلام، شارع مقدس این حرکت مغایر ارزش های اخلاقی و انسانی را منع کرد. به تصریح کتاب های لغت نیز صرف قطع اعضای بدن و شکافتن آن مثله نیست، بلکه مثله به قطع عضو به منظور انتقام جویی و ابراز کینه و مجازات و عبرت دیگران اطلاق می شود (حبیبی، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰).

۹. نتیجه‌گیری

از بررسی معیار تشخیص مرگ از دیدگاه فقها و پزشکان، مرگ مغزی با شرایطش، مرگ کامل تلقی می‌شود و احکام میت بر شخص مرگ مغزی مترتب می‌شود. با دقت در ادله مخالفان و موافقان مرگ مغزی می‌توان دریافت که آنچه سبب تفاوت دیدگاه فقهاست، موضوع حکم است که از نگاه آنها متفاوت می‌باشد. در نگاه مخالفان مرگ مغزی، مرگ مغزی، مرگ کامل تلقی نمی‌شود و در نگاه موافقان به عنوان مرگ کامل محسوب می‌شود. از جمله ادله‌ای که مخالفان ارائه داده‌اند مثله کردن است، اما با توجه به این نکته که مثله کردن با اظهار تنفرو تشفی و نوعی عقوبت نسبت به مرده برای عبرت دیگران همراه است، نمی‌توان پیوند اعضا در افراد مرگ مغزی را که با قصد احیای فرد دیگری است، مقایسه کرد. بنابراین، پیوند اعضا کاملاً متفاوت با مثله کردن است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم
- * نهج البلاغه
- ۱. اعرابی، بیژن (۱۳۷۲). *آن سوی اعمار (مرگ مغزی)*. شیراز: نشر فارس.
- ۲. جزیری، عبدالرحمن (۱۴۱۹). *الفقه علی المذاهب الأربعة و فقه المذهب أهل بیت*. بیروت: دارالقیلین.
- ۳. حبیبی، حسین (۱۳۸۰). *مرگ مغزی پیوند اعضا از دیدگاه فقه و حقوق*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۴. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹). *وسائل شیعه*. قم: مؤسسه آل بیت.
- ۵. حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۷). *معتبر فی شرح المختصر*. قم: مؤسسه سیدالشهداء.
- ۶. خمینی، سیدروح الله (۱۴۰۹). *تحریر الوسیله*. قم: مؤسسه مطبوعات دارالعلم.
- ۷. خمینی، سیدروح الله (۱۴۱۵). *المکاسب المحرمه*. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ۸. خوانساری، موسی بن محمد (۱۳۷۳). *منیة الطالب فی حاشیة المکاسب*. تهران: المکتبه المحمدیه.
- ۹. دفتر تبلیغاتی اسلامی شعبه خراسان (۱۳۸۴). *مسائل مستحدثه پزشکی*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- ۱۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲). *مفردات فی غریب القرآن*. بیروت: دارالعلم ادار الشامیه.
- ۱۱. فیضی طالب، عزیز (۱۳۸۸). *سلسله پژوهش‌های فقهی - حقوق پیوند اعضا بدن*. قم: نشر قضا.
- ۱۲. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۰۵). *مصباح المنیر*. قم: مؤسسه دارالهجرة.
- ۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *اصول کافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۱۴. گودرزی، فرامرز (۱۳۷۲). *مرگ و علائم آن از نظر علوم پزشکی*. تهران: انتشارات انیشتین.
- ۱۵. معلوف، لوئیس (۱۳۷۹). *المنجد*. تهران: انتشارات اسلام.
- ۱۶. نجفی، محمد حسن (۱۳۶۵). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.